

تصوف و تشیع از واگرایی تا همگرایی

پدیدآورده (ها) : جدیدی، ناصر
تاریخ :: پژوهشنامه تاریخ :: بهار 1395 - شماره 42 (علمی-پژوهشی/ISC)
از 95 تا 110
آدرس ثابت : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1180138

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 01/04/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه،مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهشنامه تاریخ
سال یازدهم، بهار ۱۳۹۵- شماره ۴۲
صفحات ۱۱۰ - ۹۵

تصوف و تشیع از واگرایی تا همگرایی

دکتر ناصر جدیدی[۱]

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۰۵
تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۳۰

چکیده

حد فاصل قرن هفتم تا دهم هجری یکی از دوره‌های تعیین کننده و سرنوشت‌ساز در حیات سیاسی و اجتماعی «تصوف» و «تشیع» به شمار می‌رود. دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اعتقادی که در پی سقوط خلافت عباسی جهان اسلام را فرا گرفت در حیات سیاسی و اجتماعی تصوف و تشیع نیز- به عنوان دو جریان پایا و دیر پا- موثر بود. در حد فاصل نابودی خلافت عباسی در بغداد تا روی کار آمدن پادشاهی مرشد- شاهان صفوی، تصوف و تشیع زمینه‌های رونق بیشتر و کارکردهای موثرتری پیدا کردند و در کنار کارکردهای سیاسی، دستاوردهای فرهنگی قابل توجهی را به دست دادند. از این جهت، کارکردهای سیاسی این دو جریان نیز بر پایه مبانی فکری و مبادی معرفتی پیش ساخته‌ای انجام گرفت که جایگاه آن‌ها را از مقبولیت بیشتری برخوردار ساخت. دستور کار مقاله حاضر این است که با بررسی زمینه‌های همگرایی این دو جریان فکری- مذهبی به این سوال اساسی پاسخ دهد که: مبادی معرفتی مشترک و تلاش برای کسب قدرت، در همگرایی میان تشیع و تصوف چه تاثیری داشته است؟

کلید واژه‌ها: تصوف، تشیع، تحولات، همگرایی، قرن هفتم تا دهم.

[۱] استادیار گروه تاریخ واحد نجف آباد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد. ایران Jadidi_Naser@yahoo.com

www.noormags.ir

مقدمه

زوال خلافت عباسی که از آن جز ظاهری به عنوان مرکزیت معنوی اکثریت جهان اسلام باقی نمانده بود و بر افتادن این مرکزیت در سال ۶۵۶ هـ ق باعث شد تا دوره تازه‌ای در تاریخ ایران و اسلام آغاز گردد. بر چیده شدن نظام دینی و سیاسی خلافت که چندین قرن تنها ملاک و معیار مشروعیت در جهان اسلام به شمار می‌رفت پیامدهای اجتماعی و سیاسی دیگری هم داشت که یکی از آن‌ها تغییر مفهوم فلسفه سیاسی و به دنبال آن به کار گیری ابزارهای جدید برای تصاحب قدرت و کسب مشروعیت بود.

در این میان دو جریان عمده و دیرینه «تشیع» و «تصوف»- با مبانی اعتقادی و دستاوردهای فکری- فرهنگی غنی خویش- تحت تاثیر شرایط سیاسی، مذهبی و اجتماعی نو ظهور، ناگزیر بر دایره فعالیت‌های خود افزودند و با تغییراتی در مواضع و باورهای خویش به لحاظ وجود برخی اشتراکات فکری به هم نزدیک‌تر شدند. این نزدیکی به گونه‌ای است که بدون تردید بخشی از مهم ترین تحولات روزگار مورد نظر را رقم زدند و حتی زمینه ساز حرکت‌های مهم دیگری در قرون بعدی گردیدند. در همین جهت در مقاله حاضر تلاش می‌شود تا با بررسی حیات فرهنگی و سیاسی این دو جریان، برخی علل وعوامل هم سویی آن‌ها و برخی از نتایج و پیامدهای آن مورد بحث قرار گیرد.

همگرایی تصوف و تشیع

همگرایی آموزه‌های صوفیانه و تعالیم شیعی از مهم ترین ویژگی‌های تاریخ تصوف در فاصله قرون هفتم تا دهم هجری به شمار می‌رود. به خصوص که این قرابت و نزدیکی از موجبات عمده سیاسی شدن تصوف هم محسوب می‌شود.

تا قبل از هفتم هجری قمری می‌توان تعارضات و هم سویی‌هایی را در بین این دو جریان دنبال نمود. از نظر مبادی معرفتی و دعاوی ارشادی، صوفیان، انسان کامل و پیر خود را در گستره‌ای وسیع‌تر از امامان شیعه جستجو می‌کردند و حتی برای آنانان مقام عصمت هم قائل می‌شدند. اما از منظر سلوک عارفانه برتری شخصیت امام علی (ع) در نزد صوفیان، بیشتر از همین جنبه مطرح شده است تا موضوع ولایت داشتن و اینگونه است که تصوف تا قبل از قرن هفتم هجری قمری نتوانست چندان مقبولیتی در نزد علمای شیعه حاصل نماید. قرار داشتن حاکمیت در دست اسلام تسنن و

www.noormags.ir

لاجرم، کمرنگ بودن میزان فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی شیعیان و همچنین موافق نبودن اندیشه شیعی با رهبانیت و گوشه نشینی تاکید اندیشه‌های صوفیانه بر دوری از سیاست و حکومت و غلبه نقش اخلاقی و تربیتی و توصیه به پذیرش کرامات و خرق عادات از دیگر عواملی است که در واگرایی این دو جریان تا قبل از قرن هفتم هجری سهم به سزایی داشته است.

پس از هجوم مغول و زوال خلافت عباسی در بغدا د (۶۵۶ هـ ق) با تلاش صوفیه برای پر کردن خلاء ناشی از سقوط خلافت و مطرح شدن جایگاه خالی «ولایت» از یک سو و عنوان شدن تفکر «قطب و معصوم یا قطب و امام» به عنوان الفاظی که بر شخص واحدی اطلاق می‌شوند از سوی دیگر، نزدیکی و هم سویی تصوف و تشیع کاملاً آشکار گردید.

هم چنین روحیه تساهل و تسامح و در عین حال برتری‌های نظری تشیع نسبت به تسنن قرابت بیشتری با اندیشه‌های صوفیانه داشت. موضوعی که لا محاله در فضای خاص سیاسی، اجتماعی و مذهبی قرون مورد نظر، این هم سویی را بیشتر ایجاب می‌نمود.[۱] از دیگر رفتارهای مشترک می‌توان به موضوعاتی مانند توجه به ظاهر و ... اشاره کرد که در نزد هر دو گروه وجود داشته است. رسانیدن شجره صوفیان یا شجره خرقه به امام علی (ع) و این‌که صوفیه کوشیده‌اند به ویژه در شرایط بحرانی و به عنوان مستمسک، خود را به ایشان منتسب نمایند از دیگر موارد این قرابت است هر چند که برخی فرق آنان به علت افراط و غلو، توسط علمای شیعه طرد و مورد بی توجهی قرار گرفتند.

فشارهای سیاسی- مذهبی حکومت‌های قبل از مغول اگرچه به هیچ یک از این دو گروه اجازه فعالیت گسترده و علنی را نمی دادولاجرم بیشتر حرکت‌ها جنبه تقیه داشت ولی روی آوردن هردو گروه به فلسفه و تلاش برای یافتن مستندات فلسفی، قرآنی و حدیثی برای حضور پر رنگ‌تر در بین فرقه‌های اسلامی از یک سو باعث شد تاصوفیه از برخی دیدگاهای افراطی خود دست بر داشته و راه تعادل در پیش گیرد و از طرف دیگر با ظهور شخصیتی چون «خواجه نصیرالدین توسی» که کوشید با طرح مبانی فلسفی برای تشیع آن را استحکام بخشدو در عین حال خود او نیز مشرب عرفانی داشت موجب شد تا این پیوند دوام بیشتری یابد.[۲]

این‌که در دوره مغول و پس از آن «علویان» نیز از حرمت و اعتبار خاصی برخوردار می‌شوند و این‌که بسیاری از صوفیان می‌کوشیدند تا خود را به علویان منسوب کنند و هم‌چنین بهره‌مندی هر

www.noormags.ir

دو دسته از امتیازات و معافیت‌های خاص حکم‌رانان مغولی، نشان می‌دهد که تا در تایید و تقویت یکدیگر نیز کوتاهی ننمایند. بررسی جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی- اجتماعی و مذهبی در قرون هشتم و نهم هجری قمری و به خصوص نهضت صفویان در فاصله قرون مزبور نیز نشانگر تلفیق و ترکیب اندیشه‌ها و آموزه‌های صوفی- شیعی با بهره مندی از باور به «مهدویت» است که بدون تردید کارکردهای فراوانی را در روزگار مورد نظر از آن شاهد هستیم. اما شاید اساسی‌ترین نکته به عنوان ویژگی کلی برای آموزه‌های صوفیانه، آزاد منشی متصوفه و دوری از برخی تعصبات و جزم اندیشی پیروان ادیان باشد که باعث شده تعامل مناسب تری با سایر آموزه‌های دینی پدید آورد. «تصوف همواره حکمت عالی و بلند پایه‌ای برتر و بالاتر از ادیان بوده است و به همین جهت، نوع عبادات و فرایض و اعمال و اینگونه فروعی که در ادیان بوده است و در تصوف نبوده... آزادمنشی تصوف بوده که در نظر صوفیه، گبر و ترسا و یهود و مسلمان و حتی بت پرست یکسانند و همه می‌توانستند در برابر یکدیگر در خانقاه بنشینند و در سماع و ذکر خفی و جلی و هرگونه تظاهردیگر شرکت کنند... به همین جهت در دوره اسلام برخی از فرق تصوف، شافعی، برخی حنفی، برخی حنبلی و حتی ظاهری وبرخی هم شیعه بوده‌اند.[۳]

در ارتباط با تشیع، وجود مفاهیمی چون «زهد» در جامعه شیعه «ولایت» و «امامت» و اعتقاد به کرامات آنان که جایگاه والایی در آموزه‌های شیعی دارد و البته قرابت و نزدیکی که با مفهوم «شیخ» در اندیشه‌های صوفیانه داشت و هم چنین وجود اندیشه‌های غالی در بین برخی فرق شیعه می‌توانست زمینه‌های مناسبی برای پیوند با تصوف ایجاد نماید.[۴] در این نزدیکی، کبرویه تاثیر بسیار داشت زیرا نجم الدین کبری اگرچه سنی شافعی بود به تشیع تمایل داشت به اهل بیت پیامبر (ص) احترام می‌گذاشت و در مناقب علی (ع) و اهل بیتش مدایحی می‌سرود. بعدها «علاءالدوله سمنانی» نیز به تشیع گرایش یافت. حیدریه، نعمت اللهیه و جلالیه از طرایق تصوف شیعی و فرقه‌های قلندریه و ابدالان نیز شیعه بودند.[۵]

این تعامل که از قرن هفتم هجری قمری به مرور قابل بررسی است در طی قرون هشتم و نهم هجری قمری از سویی به برآمدن دولت‌های شیعی «سربداری» و «مرعشی» به عنوان جریان‌های شیعی خانقاهی منجر شد و از طرف دیگر بر اندیشه‌های علمای شیعی هم‌چون ابن‌میثم بحرانی (م ۶۷۹ هـ‌ق) و سید حیدر آملی (م بعد از ۷۸۷ هـ‌ق) تاثیر گذاشت.[۶]

www.noormags.ir

هر چند معمولاً فقها و علمای شیعه امامی، وجود چنین علایق و ارتباطات نزدیکی را انکار می‌کنند. شاید صحیح این باشد که گفته شود، طرائق تصوف و غلاه نقشی از تشیع را دزدیدند و آن را در کسوت نوعی اسلام مردمی برای اهداف خود مورد استفاده قرار دادند. شاید این مسئله تصویر واقعی قضیه باشد و همین امر با مطالعه و برررسی یکی از طرائق صوفی گری از آن شیخ صفی الدین اردبیلی نیای سلاطین صفویه به خوبی روشن می‌شود.[۷]

آشفتگی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی قرن هشتم هجری قمری به ویژه در فترت زوال ایلخانان تا برآمدن تیمور که منجر به بی‌ثباتی، هرج و مرج، فقر عمومی و نبودن مراجع دادخواهی گردید گرایش عمومی به طرف خانقاه‌ها را بیشتر کرد. هر چند شرایط زمانه، تصوف را هم به تزویر و ریا مبتلا ساخته و یا به عریان‌تر شدن آن کمک نموده بود.[۸] از سوی دیگر، شکل‌گیری و گسترش طریقت‌های متعدد با افکار و آراء متفاوت بعد از حمله مغول صوفیه را دچار پراکندگی و اختلاف نمود و آنان را از اهداف واقعی طریقت دور ساخت.[۹]

ولی به هر روی، ظهور مصلحینی چون «شیخ خلیفه»، «سید قوام الدین مرعشی» و... باعث احیای ارزشهای معنوی و فلسفه «انسان خدایی» گردید.[۱۰] افکار و اندیشه‌های شیخ خلیفه را باید «ملهم از فلسفه انقلابی تشیع علوی و تصوف واقعی»[۱۱] دانست. عدم توافق فکری او با شیوخ و فقهای زمانه هم چون «شیخ بالوی زاهد» در آمل و «شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی» از جمله دلایل کافی برای این مدعا می‌تواند باشد. شیخ خلیفه بود که اندیشه سازش پذیری اشاعره را در جامعه تبدیل به اندیشه مبارزاتی و عدم سازش پذیری شیعه نمود و زمانی که بیداری و خودآگاهی در جوانان زنده شد تحرک پیش آمد و انقلاب آغاز گشت. در اندیشه‌های شاگرد او- شیخ حسن جوری- نیز پیوند دین و دولت و ارتباط سیاست و دیانت بر اساس مذهب تشیع، مهدویت، انتظار فرج، ظلم ستیزی و برقراری قسط و عدالت مداری بعینه قابل تشخیص است. در واقع بررسی این دوران نشان می‌دهد که مسائل فوق بیشتر از طریقت برای آنان اهمیت داشته و به همین دلیل است که باید نتیجه بگیریم در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری، نزدیکی تصوف با تشیع در جهت سیاسی شدن و دخالت در امور سیاسی و اجتماعی بوده است.[۱۲]

زندگی و شهادت شهید اول (محمد بن مکی عاملی مقتول به سال ۷۸۶ هـ‌ق) نیز بیانگر گرایش‌های صوفیانه در افکار اوست. توجه به اشعار او، این که خودش را نایب حضرت مهدی(عج)

www.noormags.ir

می‌دانسته و برگزاری نماز جمعه و گرفتن خمس و زکات را با بودن خودش مجاز اعلام کرده، ارتباط او با دولت سربداری در زمان خواجه علی موید و نوشتن «رساله لمعه» برای آنان و هم‌چنین شهادت او به فتوای قضات سنی که علت آن را می‌توان بیشتر سیاسی دانست تا مذهبی، نشانگر درستی ادعاهای فوق است. در حقیقت نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری قمری که فضای جامعه مملو از اضطراب و لبریز از انتظار است گوشزد کردن نزدیکی ظهور از وظایف گروههای صوفی- شیعی بود که خود را «برگزیدگان تقدیر» دانسته و باید در عمل «مبشر مهدی» باشند.[۱۳] بنابر این دوره مورد نظر را می‌توان در جهت نزدیکی و پیوند تشیع و تصوف و سپس سیاسی شدن آن یک مقطع مهم و یک نقطه عطف به شمار آورد.

مقطع مهم دیگر و تعیین کننده در اهمیت و پیوستگی تصوف و تشیع را باید مقارن با ظهور تیمور در اواخر قرن هشتم هجری قمری و سیاست‌های وی در این زمینه دانست. بررسی اجمالی روابط و مناسبات تیمور با این گروه‌ها هر چند که بیشتر بیانگر اهداف سیاسی است تا پذیرش اعتقادی و قلبی، ولی نشان می‌دهد که این جریانات در دوران حیات سیاسی تیمور از رونق و نفوذ فراوانی برخوردار بوده‌اند. «در تعمیر مدارس، خوانق و اربطه و مساجد غایت سعی و جد به تقدیم رسانیدی»[۱۴] این‌که تیمور در دوران جوانی‌اش به خدمت «شمس‌الدین فاخوری» رسیده، در خراسان محضر «شیخ ابوبکر خوافی» را در یافته و مغلوب ارادت «سید محمد برکه» گردیده و حتی موضوع ملاقات‌های او با «خواجه علی سیاهپوش» و در خواست و تمنیات وی که به زعم او، حاصلش موفقیت بیشتر او بوده و هم چنین فتح شام با شعار انتقام خون امام حسین (ع) و اهدای پرچم سفیدی از طرف شیعیان به او که گفته شده در نتیجه دیدن خوابی و با نظر حضرت علی(ع) صورت گرفته، بخش‌هایی از وقایعی است که در این زمینه می‌تواند مورد توجه باشد.[۱۵] در واقع باید بگوییم که تیمور بیشتر به دنبال کسب مشروعیت برای خویش در تهاجمات و یورش هایش بوده و بدون تردید از این نکته بهره فراوانی هم برده است. در روزگار مورد بحث چنین اقداماتی، کسب نوعی مشروعیت مذهبی محسوب می‌شد که برای کسب مشروعیت سیاسی و تثبیت قدرت، ضرورت داشت. چنان‌که در تداوم روزگار تیموری نیز بر آن صحه گذاشته شد. «شاهرخ اعلام کرد که بر گرداننده عظمت شریعت و خلافت است و نتیجه آن افزایش علوی دوستی سنجیده و حساب شده‌ای بود که به تدریج نوعی از امامت گرایی علوی را به وجود آورد، گواین‌که بعدها موجب اتحاد با تصوف

www.noormags.ir

شد. در این قلمرو می‌باید از القائات حسین بایقرا یاد کنیم که با تلاش‌های میر سید علی قائنی در خطبه نام دوازده امام را گنجاند و خود را پیشرو قانونی اقتدار آینده‌ای قلمداد کرد که خود به خود جایگزین اصول اقتدار حال و گذشته شد.»[۱۶]

در قرن نهم هجری قمری و دوران جانشینان تیمور، ارتباط میان تصوف و تشیع به علت کنار گذاشتن برخی اختلافات و توجه بیشتر به عنصر فلسفی در گرایش‌های دو طرف، قابل توجه است. در این دوره یک فقیه شیعی، خصوصیات یک صوفی کامل را داشت و یک صوفی محض نیز، نمونه‌ای ازیک متکلم شیعی به شمار می‌رفت. تلاش هر دوگروه برای طرح رهیافت‌های نو و طرح عناصر و اندیشه‌هایی که از اصالت و استقلال لازم برخوردار باشند از نکات بارز این دوره محسوب می‌شود.[۱۷]

انتشار دعوت حروفیه و هم‌چنین قیام صوفیه نوربخشی در این دوران با توجه به رنگ وصبغه صوفی– شیعی آن‌ها به هر حال واکنش‌هایی تند و اعتراض آمیز و انقلابی بود در مقابل غلبه و نفوذ راسخ و فزاینده فقهای حنفی در امر حکومت که تعصب آن‌ها بارها این پدر و پسر (تیمور و شاهرخ) را به تعقیب و آزار مخالفان مذهب طالبان حکمت و حتی بعضی مشایخ عصر واداشت.[۱۸]

هم‌چنین از تأثیرات گسترده حروفیان و عقاید آنان بر طریقت صفویان از طریق غلاۀ نواحی شرقی آناتولی و هم چنین به وسیله بکتاشیان بر ینی چری‌های عثمانی نباید غافل بود. روح تعارض و مخالفت با حاکمیت عصر و تفکرات انقلابی حروفیان را از خلال آثار به جای مانده و اقدامات صورت پذیرفته به دست آنان می‌توان جستجو نمود.[۱۹] در این قرن همچنین اگر بخواهیم ارزیابی اجمالی از جنبش صفویان داشته باشیم باید بگوییم «مهم‌ترین مشخصه این جنبش، رها کردن پوسته تسنن و مطرح کردن جوهر عقیده‌ای مختلط از تصوف و تشیع بود. اگر تا آن زمان نسبت به خاندان پیامبر (ص) تنها تولی داشتند، این بار تبری نسبت به دشمنان و مخالفان آن‌ها را مطرح کرده مبنا را بر مذهب اثنا عشری گذاشتند».[۲۰]

بررسی اجمالی این روند در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری نشان می‌دهد که ظهور شخصیت‌هایی هم چون «ملاحسین کاشفی» را هم باید در همین زمینه مورد توجه قرار داد. «کاشفی هم واعظ است هم صوفی است هم شیعه است، هم داستان نویس و هم ادیب و شاعر. همه این عناصر، سهمی در پیدایش «روضه الشهدا» داشته است. از میان این عناصر کدام یک بعد فکری قضیه را سامان داده است؟ طبیعی است که بایداز دو عنصر تشیع و تصوف یاد یاد کرد.»[۲۱]

www.noormags.ir

بنابراین به وضوح می‌توان موضوع پیوستگی و ضرورت نیاز متقابل تصوف و تشیع را به یکدیگر و در جهت تعقیب اهداف و آرمان‌های خویش دریافت. نگرش تاریخی به این موضوع و بررسی روابط علی و معلولی این جریان، گذشته از آنکه چنین ضرورت و نیازی را برای ما تبیین می‌کند از یک بعد دیگر نیز مهیا بودن شرایط را برای این پیوند و نزدیکی تایید می‌نماید. اصولاً خانقاه و جریان تصوف در طول تاریخ به عنوان پدیده‌ها و جریانات شهری مطرح بوده‌اند و همین ویژگی و خصلت را می‌توانیم در گرایش‌های تشیع اثنا عشری بیابیم که دارای تمرکز و نوعی مدنیت بوده و در مقابل، رواج و رونق جریان‌های دیگر شیعی از جمله غالیان، عمدتاً مربوط به ساختارهای عشایری و غیر متمرکز بوده است.[۲۲] بنابراین می‌توان بین پیوند تصوف به عنوان یک پدیده شهری و تشیع با خصایل و ویژگی‌های شهری و متمرکز تمایلاتی را برای نزدیک شدن به یکدیگر و سپس سیاسی شدن تصوف باتوجه به بهره مندی اش از اندیشه‌های انقلابی و حکومتی تشیع در نظر گرفت. ضمن این‌که موضوعات فوق وقتی در کنار مسئله احیای سلطنت ایرانی باز هم به عنوان یک جریان تاریخی شهری و متمرکز قرار می‌گیرند تفکر جنبش صفوی را در پیوند طریقت، شریعت و سلطنت کاملاً عینیت می‌بخشد.

سیاسی شدن تصوف و پیامدهای آن

روند رو به رشد تاثیری گذاری و دخالت جریان تصوف در حوزه سیاست، در فاصله قرون هفتم تا دهم هجری قمری یکی از مهم‌ترین و حساس ترین ویژگی‌های تاریخ تصوف است. بدون تردید از اساسی‌ترین علل این موضوع، مسئله تشیع، رونق و گسترش آن و هم گرایی‌اش با تصوف می‌باشد. در فضای تحت حاکمیت تسنن تاثیرگذاری تشیع، اصولاً هویتی سیاسی می‌یافت و به تبع آن تصوف را نیز دستخوش چنین تمایلاتی می‌کرد. اما از آنجا که در دوره مورد نظر طریقت‌های صوفیانه‌ای نیز وجود داشته که با تکیه بر خاستگاه تسنن، علاقه‌مند به دخالت در حوزه سیاست شدند باید علل دیگری را نیز جستجو کرد. پاسخ تاریخ به این سوال که میزان رغبت و تمایل مغولان به شیوخ و طریقت‌ها تا چه حد در این جریان دخیل بوده است؟ تا حدود زیادی مثبت است. «الشیبی» سخن یکی از مشایخ «رفاعیه» رابه این صورت نقل می‌کند که: «کالای ما را متشرعان خریدار نیستند وجز نزد مغولان رواجی ندارد».[۲۳]

www.noormags.ir

در این زمینه چنانکه متصوّر است موضوع، بیشتر به لحاظ نیاز مغولان از نظر سیاسی، اجتماعی به شیوخ و خانقاه‌هایشان مطرح است که البته در رشد و تقویت جریان تصوف سهم عمده‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. وگرنه به لحاظ اعتقادات شمنی و یا بعضاً بودایی آنان، اگرچه دارای رهبانیت و اعراض از مسائل دنیوی بود اما اساساً به دلیل فردگرا بودن، این اعتقاد نمی توانسته تاثیر زیادی در پیوند با عرصه سیاست داشته باشد. هم‌فکری و معاضدت عالمان و فقیهان و به ویژه حضور آنان در دستگاه‌های اداری و دیوانی نیز در این دوران سبب گردید تا توده مردم ملجأ و پناه خویش را لامحاله در نزد مشایخ و طریقت‌های آنان جستجو نمایند. این‌که بسیاری از بزرگان متصوفه در دوران مورد نظر، القابی چون «شاه» و «خواجه» و «خداوندگار» و «سلطان» و «مخدوم» که تا حد زیادی دارای معانی سیاسی هستند می‌یابند می‌توان موید این ادعا باشند. در واقع می‌توان گفت در دوره مورد نظر، هر دو گروه علما و متصوفان یک گام به حوزه سیاست و حکومت نزدیک‌تر می‌شود.[۲۴]

از عوامل موثر دیگر در زمینه سیاسی شدن تصوف باید به موضوع امتزاج شریعت و طریقت- روندی که نخست در شخصیت غزالی تبلور یافت- اشاره نمود. ظهور چهره‌هایی که می‌توان از آن‌ها با عنوان فقیه- صوفی یاد کرد در روزگار مورد نظر، بسیار چشم‌گیر است. این روند البته در دو بعد قابل بررسی است: گروهی که پایبند فضای فکری- فرهنگی تسنن بود و گروه دیگری که به تصوف شیعی با آموزه‌هایی چون «ولایت»، «عصمت» و «مهدویت» حرف‌های تازه‌ای برای گفتن داشت. گروه نخست می‌توان گفت که بیشتر به دنبال تجویز اخلاقیات سیاسی و چهار چوب دادن به رفتارهای سیاسی حاکمیت‌های وقت بوده‌اند تا این‌که خود بخواهند داعیه تشکیل حکومت و به دست دیگری قدرت سیاسی داشته باشند. تلاش برای ارائه چهره‌ای متشّرع و حمایت ضمنی از نظام‌های موجود- بیشتر در برابر تهدید رقبای شیعه- و همچنین ارائه نکردن نظریه سیاسی و فلسفه مشخص برای اداره جامعه که حاصل آن تن دادن به حاکمیت استیلایی موجود بود از ویژگی‌های دیگر گروه نخست است. این پرهیز و عدم مشارکت فعال سیاسی را در دوره مورد نظر می‌توان در حوزه فعالیت‌های گروه‌های فتوت نیز مشاهده نمود که به عنوان بخشی از متصوفه- به ویژه در میان معتقدان به مذهب عامه- بیشتر به صورت صنفی و طبقاتی فعالیت‌های خود را دنبال نمودند تا وارد مناسبات سیاسی گردند. هر چند برای مدتی ناصر عباسی (۶۲۲-۵۷۵ هـ‌ق) از آن‌ها برای مطامع سیاسی خود سود برد ولی پس از آن، کفه اخلاقی و اجتماعی، سنگینی بیشتری یافت.[۲۵]

www.noormags.ir

بر خلاف گروه نخست، گروه‌های صوفی- شیعی در قرن هشتم هجری قمری با تحرکی چشمگیر، خود را وارد عرصه مناسبات و تکاپوهای سیاسی کرده‌اند. شاید بتوان نهضت سربداران و تشکیل حکومت توسط آنان را اوج شکوفایی و موفقیت گروه دوم تلقی نمود. به خصوص این جنبش، سرمشق و الگویی مناسب برای بخش‌های دیگری شد و همچنین با نفوذ در مناطق دیگر، باعث شد تا نمونه‌های دیگری از این دست تکامل یابد که می‌توان برای مثال به مرعشیان طبرستان اشاره داشت.

با آغاز قرن نهم هجری قمری به جز تفاوت‌های بارز و مشخصی که از نظر مذهبی در بین گرایش‌های صوفیانه شاهد هستیم با نوعی تمایز نسبی جغرافیایی در حوزه‌های فعالیتی دو گروه روبرو می‌شویم که در تحولات آتی تاریخ سیاسی مذهبی ایران واجد اهمیت و شایسته بررسی است. می‌توان حوزه فعالیت تصوف سیاسی را در این قرن به بخش شرقی و غربی تقسیم نمود چرا که هر بخش از نظر چگونگی ارتباط با حکومت‌گران و ورود به مناسبات سیاسی، راهای متفاوتی را در پیش گرفتند. شعبه غربی با زمینه سازی‌هایی که حروفیان و دیگر جریان‌های صوفی- شیعی فراهم ساخته بودند با روندی رو به تزاید رنگ و صبغه شیعی یافت و سرانجام در همین بخش بود که نهضت صفویان با چنین دست مایه‌هایی توانست قدرت سیاسی را با تاسیس حکومتی مرشد- شاهی در آغاز قرن دهم هجری قمری به دست آورد. اما بخش شرقی با توجه به ساختار سیاسی حکومت شاهرخی در نیمه اول قرن نهم هجری قمری و در خراسان بزرگ که تلاش او معطوف به سرکوب تمایلات سیاسی صوفیان می‌شد مجالس برای خود نمایی نیافت. چنان که می‌توان تبلور آن را در طریقت نقش بندیان مشاهده نمود که در فرجام، مسیری به جز تعامل و همراهی با حاکمیت‌های سنی مذهب در شرق ایران طی ننمود و شاید به مبنایی برای مشروعیت برای بخشیدن به این حکومت‌ها نیز تبدیل گردید.[۲۶] در این زمینه می‌توان به تفاوت و دوگانگی برخورد حکومت شاهرخی با نقشبندیان سنی و نوربخشیانی که گرایش‌های شیعی دارند نیز توجه داشت که در مورد اول- چنانکه گذشت- به رشد و تقویت این طریقت انجامید ولی گروه دوم، کارش به تعارض و مخالفت انجامید و نتوانست چنانکه باید به فعالیت‌های خویش ادامه دهد. به نظر می‌رسد که می‌توان عللی را برای تمایز و تفاوت دو شعبه تصوف و فرجام کار آنان در نظر گرفت:

www.noormags.ir

۱- می‌توان چنین پنداشت که در نواحی شرقی، یاساها و تزوکات مغولی و تیموری از تداوم و کارامدی بیشتری برخوردار بوده، در حالی که نواحی غربی به خصوص در قرن نهم هجری قمری به علت عدم ثبات حکومت‌ها و فراگیر نشدن قدرت آن‌ها از یک سو و همچنین تساهل و تسامح در شیوه‌های حکومتی از سوی دیگر، به ویژه از طرف ترکمانان، می‌توانسته زمینه را برای تحرکات سیاسی صوفیانه آماده‌تر نماید.

۲- عامل دیگر را می‌توان خلاءناشی از سقوط خلافت سنی در نواحی غربی و هم چنین روش‌های حکومتی متساهلانه با اندیشه‌ای سیاسی و نو آیین- شیعی- را تقویت می‌کرده است. (با توجه به اقبال عمومی و حتی حکومتی که نسبت به شیوخ و طریقت‌های آنان وجود داشت)

۳- نکته آخر آنکه در دوران مورد نظر، ما شاهد رشد نوع خاصی از اسلام «اسلام مردمی» یا «اسلام عامه» در نواحی غربی ایران و هم چنین آناتولی و آسیایی صغیر هستیم که قرابت‌ها و نزدیکی‌های فراوانی با اندیشه شیعی دارد. هم چنین حمله تیمور به عثمانی که پیامد آن ضعف و فترت شدیدی است که در امپراتوری سنی مذهب عثمانی به عنوان مدعی خلافت جهان اسلام در نیمه اول قرن نهم هجری قمری پدید آمد از عللی است که می‌تواند سبب رشدو تقویت طریقت‌های سیاسی صوفیانه و به طور خاص شیعی در این منطقه تلقی گردد. البته از نظر تاریخی نمی توانیم خاستگاه شیعی خراسان را در شرق نادیده بگیریم ولی محرز است که آنچه در طی قرون هفتم تا دهم هجری قمری و در بخش‌های غربی ایران می‌گذرد به رشد اسلام مردمی از یک سو و تقویت اندیشه‌های غالیانه شیعی از طرف دیگر مربوط می‌شود که بیشتر از خارج از مرزهای ایران و توسط تفکرات خاص عشیره‌ای به ایران وارد می‌گردد. اجمالاً لازم است اشاره شود که تغییرات شدید مذهبی پدید آمده به ویژه در شرق جهان اسلام که با محو خلافت سنی عباسی و بر آمدن مغولان و ایلخانان رخ نمود دارای وجوه و ممیزاتی بود که می‌توان جلوه‌های متفاوتی از آن را در توسعه‌ی تصوف اسلامی و طریقت‌های وابسته بدان، گرایش به اولیا الله و معجزات و کرامات و همچنین پرستش علی (ع) و علاقه‌مندی به اهل بیت که اگرچه شواهد و نشانه‌هایی برای تایید مذهبی و وابستگی به شیعه است ولی در واقع، پدیده‌ای است که اصطلاحا از آن به عنوان «اسلام مردمی» یاد شده است. با پذیرش همین واقعیت است که روند هم‌گرایی تدریجی تصوف و تشیع در خلال قرون هشتم و نهم هجری توجیه پذیر خواهد بود. اما محوری ترین بحث در این قسمت تلاش

www.noormags.ir

برای یافتن پاسخ‌های مناسب تاریخی به این پرسش است که با توجه به رویکرد سیاسی تصوف و علل و عواملی که برای آن ذکر گردید، فلسفه سیاسی صوفیه چیست؟ و یا فلسفه سیاسی چه جایگاهی در اندیشه‌های صوفیانه دارد؟ و اصولاً آن دسته از گروه‌های متصوفه که رویکردهای اجتماعی و سیاسی داشتند از چه حربه‌هایی برای نیل به اهداف خویش سود می‌بردند؟ به نظر می‌رسد که در این زمینه نیز باید عطف توجهی به تأثیرات تصوف و تشیع داشته باشیم. به خصوص که با اندکی تأمل در می‌یابیم در روزگار مورد نظر و در ایران، اکثر اینگونه جنبش‌های صوفیانه یا از ابتدا دارای ایدئولوژی تشیع بوده‌اند یا در جریان حوادث و به تدریج چنین رنگ و صبغه‌ای یافته‌اند. به همین جهت است که موضوع «ولایت» تحت تأثیر آموزه‌های شیعی مورد توجه قرار می‌گیرد.

در اهمیت مقام ولایت نزد صوفیه همین بس که «بعضی از آن‌ها مقام ولایت را برتر از مقام نبوت می‌دانستند و مدعی بوده‌اند که نبی، علم وحی دارد و ولّی، علم سّر. ولّی به علم سّر چیزها داند که نبی را از آن خبری نیست. به اعتقاد صوفیه فرق بین ولی و نبی همان است که بین خضر بود و موسی. از آنکه خضر، ولی بود و موسی نبی. خضر لدنی داشت و موسی از آن بی‌بهره بود»[۲۷] در تعیین مقام صوفیه نیز می‌گفتند: «خداوند از میان مقربان خود انبیاء را برای دعوت به سوی خلق فرستاد اما اولیاء را مأمور دعوت نکرد». بدینگونه ولایت و نبوت دو صفت است از آن پیغمبران و ولّی از این دو یکی بیش ندارد.[۲۸]

پیوند خوردن این ولایت صوفیانه با اندیشه ولایی و مهدوی تشیع و فلسفه خاص سیاسی مورد نظر آن در چگونگی اداره جامعه اسلامی بود که توانست هم سویی‌هایی را در جهت مقابله با حکومت‌های ظالم و غاصب زمانه تلاش برای ایجاد جامعه‌ای آرمانی فراهم آورد. چنان‌که در به ثمر نشستن جنبش صفویان می‌توان چنین پیوندی را که حاصل هم‌سویی و همگرایی «مهدویت» و تفکر «هزاره‌ای» می‌باشد مشاهده کرد که البته در کنار این دو، رنگ و بوی اندیشه ایرانی و احیای سلطنت نیز تلفیقی از مرشد- شاهی را برای آنان رقم زد. چنانکه در سایر جنبش‌های قرون هشتم و نهم هجری قمری نیز چون سربداران، نوربخشیان و... موضوع «مهدویت» از جایگاه ممتاز و برجسته‌ای برخوردار بوده است.

در این جمع بندی و با عنایت به موارد مذکور، باید اشاره کنیم که در روزگار مورد نظر مانند هر دوره دیگری، کیفیت اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم، بیشتر از هر چیز در پدید آمدن

www.noormags.ir

انگیزه‌های سیاسی مؤثر بوده است. سیاسی شدن تصوف و تشیع نیز در واقع، معلول مجموعه عواملی فرهنگی و تاریخی است که علاوه بر آنچه مورد بحث قرار گرفت می‌توان به روند حاکمیت اسلام عربی با تأکید بر هویت عربی و اصرار بر اندیشه‌های برتری‌جویانه نژادی خاص در ایران اشاره کرد. این که تصوف، تسامح دارد و این‌که تشیع از آغاز در صدد انکار و عدم پذیرش خلافت حاکم بوده است شاید بخشی از انگیزه‌های سیاسی شدن و همگرایی آن‌ها محسوب شود. از همین منظراست که می‌توان سایر جنبش‌های صوفی- شیعی در قرون مورد نظر را نیز مورد بحث قرار داد.

نتیجه‌گیری

مطالعه و بررسی درباره سیر تحولات تصوف و تشیع در روزگار مورد بحث و روند هم سویی و هم‌گرایی بین آن‌ها می‌تواند ما را به موارد مختلفی رهنمون سازد. نخست آنکه این هر دو کوشیده‌اند با اقتدارهای عمدتاً دنیوی حاکمیت‌ها مبارزه نمایند. در تئوری‌های سیاسی این دو مسلک و مکتب، مشروعیت رهبر و حاکم و مرشد و شاه، زمانی محقق می‌شود که حاکمان، حکیم باشند و مورد لطف و حمایت و عنایت حضرت حق قرار گیرند. دوم، نوع ارتباطی است که میان پیر، شیخ، شاه و امام و رهبر با مریدان و مقلدان موجود دارد. در تصوف، اطاعت مرید از مراد و در تشیع، تقلید از امام خدشه بردار نیست. ایمان و باور متصوفه و شیعیان به ولایت امام علی (ع) و حکومت و هدایت معنوی و الهی وی و همچنین کرامات و خوارق عادات در نزد مرشدان و امامان از دیگر واقعیت‌هایی بود که به پیوند این دو می‌توانست کمک شایانی نماید. یکی از نتایج این هم‌گرایی را می‌توان شکل‌گیری برخی افکار و آراء تند و افراطی در بین دو جریان دانست. تشدید اندیشه‌های غالیانه و انحراف در باورهای شیعی و دور شدن از تشیع فقاهتی آنگونه که به روزگار مشعشعیان و هم‌چنین شیخ حیدر صفوی واقع گردید را می‌توان از جمله کارکردهای چنین وضعیتی دانست. انحراف و ابتذال تصوف نیز البته به ضعف تدریجی پایگاه اجتماعی خانقاه نشینان و کم رنگ شدن نقش و حضور آنان در ادبیات عرفانی انجامید.

نکته آخر و به عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخی و اجتماعی این دیار باید اشاره کنیم که برآمدن صفویان نیز نتیجه بهره برداری هشیارانه مبشران، مبلغان و شیوخ صفوی بود از فضای حاکم بر خانقاه‌ها و مراکز تصوف دیرپای ایرانیان و رابطه مرید و مرادی میان اهل خانقاه و نیز از استفاده‌ای که این دولت‌مردان صفوی از مفهوم ولایت و امامت و مختصات رهبری در تئوری‌های

www.noormags.ir

سیاسی حکومت در تشیع داشتند. بنیانگذاران دولت مرشد- شاهی صفوی توانستند از اخوت و برابری اهل خانقاه در مسلک تصوف و نیز از برپایی جامعه آرمانی و مهدویت در مذهب تشیع امامیه به خوبی استفاده نموده و از تلفیق این دو با اندیشه «فره ایزدی»، دولت دیرپای خود را پایه‌گذاری نمایند.

www.noormags.ir

یادداشت‌ها:

[۱]– زرین کوب، عبدالحسین، تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ترجمه مجد الدین کیوانی، تهران، سخن، ۱۳۸۳، صص ۱۰۰–۹۹؛ فیاض انوش، ابوالحسن، «اخلاق و سیاست در دوره مغول و تیموری»، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲، صص ۲۱۷ به بعد.

[۲]– الشیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۹، صص ۹۴–۹۰.

[۳]– نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، چاپ نهم، انتشارات فروغی، ۱۳۷۷، صص ۵۱–۵۰.

[۴]– جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹، جلد اول، ص ۱۷ و جلد دوم، صفحات ۱۶–۵۱۵؛ همچنین معروف الحسنی، هاشم، تصوف و تشیع، ترجمه سید محمد صادق عارف، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، صص ۱۶۶–۱۴۷.

[۵]– بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، جلد دوم، ۱۳۷۱، ص ۶۶۶.

[۶]– صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد دوم، صص ۱۷–۵۱۶.

[۷]– مزاوی، میشل، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، نشر گستره، ۱۳۶۸، ص ۹۴.

[۸]– جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به دیوان حافظ و کلیات عبید زاکانی، غزل‌ها و حکایت‌های مختلف.

[۹]– سعدی، مصلح الدین، کلیات، مقدمه عباس اقبال، چاپ دهم، تهران: نشر محمد، ۱۳۸۱، ص ۶۷.

[۱۰]– نبئی، ابوالفضل، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵، صص ۷۹–۱۷۷.

[۱۱]– نبئی، ابوالفضل، نهضت‌های سیاسی، مذهبی در تاریخ ایران، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶، ص ۱۷۴.

[۱۲]– زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، امیر کبیر، ۱۳۶۶، صص ۵۳–۵۰.

[۱۳]– تشیع و تصوف، ص ۱۵۳–۱۴۷ و ۲۸۵.

[۱۴]– خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، تهران: خیام، ۱۳۶۲، جلد ۵، ص ۳۹۷.

[۱۵]– تشیع و تصوف، ص ۱۶۳–۱۵۸.

[۱۶]– کمبریج، تاریخ ایران دوره تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، نشر گستره، ۱۳۷۹، ص ۲۹۹.

[۱۷]– میر جعفری، حسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۵، صص ۲۰۸–۲۰۰.

[۱۸]– زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، تهران: سخن، ۱۳۷۸، ص ۶۲۸.

[۱۹]– همان، صص ۶۳۰–۶۲۸.

[۲۰]– صفویان در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد اول، ص ۱۸.

[۲۱]– جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، قم: الهادی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۶.

www.noormags.ir

[۲۲]- صفت گل، منصور، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: رسا، ۱۳۸۱، صص ۷۵-۷۴.

[۲۳]- تشیع و تصوف، ص ۸۳.

[۲۴]- اخلاق و سیاست در دوره مغول و تیموری، صص ۲۱۷ به بعد؛ تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، صص ۵۱-۵۰.

[۲۵]- واعظ کاشفی سبزواری، حسین، فتوت‌نامه سلطانی، به اهتمام محمد جعفر محجوب، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، صص ۷۰-۴۴ مقدمه.

[۲۶]- حکمت، علی اصغر، جامی، تهران، ۱۳۲۰، صص ۸-۷؛ کمبریج تاریخ ایران دوره تیموریان، ص ۱۴۴.

[۲۷]- زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، چاپ یازدهم، امیر کبیر، ۱۳۸۲، ص۹۱؛ تصوف و تشیع، ص ۳۴۸.

[۲۸]- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۹۱.

www.noormags.ir